



آن سوی سرمایه داری و سوسیالیسم

بحرانی که دنیا را تکان می دهد، تنها بحران اقتصادی و سیاسی نیست: همچنین بحرانی ایدئولوژیک است.

خواه ما در اصل آزادی بازار سرمایه داری تأمل می کردیم یا درباره مارکسیسم آن گونه که تا کنون آن را در عمل مشاهده کرده ایم، خواه لیبرالیسم را بررسی می کردیم یا دکترينه های سنتی توسعه جهان سوم را، همه این اصول به مرور که حوادث از فرمول بندی نظری ما پیش می افتند، بیش از پیش به نظر ما غیر واقعی می رسند.

این گسیختگی ایدئولوژیک شاید مرحله ای لازم باشد — آیش گذاری زمین — که ورود در عرصه ایدئولوژی های نوین و کامل آینده را آماده می سازند. به سهم خودم، فکر اینکه آثار من در خلاف جهت ایدئولوژی های قدیمی سیر می کنند، موجب رضایت خاطر من است. مثلاً موج سوم با استقبال مساعد مجلات چپ فرانسوی روبرو شد و در کشورهای کمونیستی ترجمه و منتشر گردید — و در ایالات متحد عنوان بهترین کتاب «کنسرواتیبوک کلوب»¹ را کسب کرد.

1) Conservative Book Club

آن سوی سرمایه داری و سوسیالیسم

بحرانی که دنیا را تکان می دهد، تنها بحران اقتصادی و سیاسی نیست: همچنین بحرانی ایدئولوژیک است.

خواه ما در اصل آزادی بازار سرمایه داری تأمل می کردیم یا درباره مارکسیسم آن گونه که تا کنون آن را در عمل مشاهده کرده ایم، خواه لیبرالیسم را بررسی می کردیم یا دکترينه های سنتی توسعه جهان سوم را، همه این اصول به مرور که حوادث از فرمول بندی نظری ما پیش می افتند، بیش از پیش به نظر ما غیر واقعی می رسند.

این گسیختگی ایدئولوژیک شاید مرحله ای لازم باشد — آیش گذاری زمین — که ورود در عرصه ایدئولوژی های نوین و کامل آینده را آماده می سازند. به سهم خودم، فکر اینکه آثار من در خلاف جهت ایدئولوژی های قدیمی سیر می کنند، موجب رضایت خاطر من است. مثلاً موج سوم با استقبال مساعد مجلات چپ فرانسوی روبرو شد و در کشورهای کمونیستی ترجمه و منتشر گردید — و در ایالات متحد عنوان بهترین کتاب «کنسرواتیبوک کلوب»¹ را کسب کرد.

وقت آنست که اکنون اصول موضوعی را که سخت به آنها دلبسته ایم زیر ذره بین قرار دهیم. احتمالاً کشف خواهیم کرد که آنها با واقعیت در حال زایش متناظر نیستند.

وقت آنست که اکنون اصول موضوعی را که سخت به آنها دلبسته ایم زیر ذره بین قرار دهیم. احتمالاً کشف خواهیم کرد که آنها با واقعیت در حال زایش منتاظر نیستند.

ا. ت

پرسش: برای برخی از خوانندگان یا ناشران کتابهایتان شما مردی راستگرا هستید. برای برخی دیگر مردی چپ. چگونه چنین چیزی ممکن است؟

پاسخ: اصطلاحات «راست» و «چپ» از بقایای عصر صنعتی اند، که جایش من بعد در موزه تاریخ است، مفاهیم «راست» و «چپ» به پرسش زیر وابسته بودند: کی مالک چه بود؟ ثروت و قدرت در نظام صنعتی چگونه توزیع شده بود؟ اما امروز خرد را با این گونه پرسشها مشغول کردن مثل اینست که برای بدست آوردن جایی در عرشه کشتی در حال غرق شدن بر یکدیگر سبقت می‌گیریم.

جامعه نوین با چنان سرعتی از عصر صنعتی سر بیرون می‌آورد که تمامی برچسبهای سیاسی قدیمی ما به اندازه مقولات اقتصادی مان بی اعتبار و جعلی جلوه می‌کنند.

شما، من باب مثال، نماینده مجلسی را که هوادار آزادی داد و ستد است اما سرسختانه از حقوق زنان، از آزادی سقط جنین، از حقوق مدنی

اقلیتها، از حفاظت محیط زیست و از مشارکت مردم در تصمیم گیری دفاع می کند، در کدام رده جا خواهید داد؟ فلان به اصطلاح مبارز چپی را که به ضد یهود بودن شهرت دارد چگونه رده بندی خواهید کرد؟ و فلان به اصطلاح گروههای راستگرایی که بزرگ سرمایه داری و بانکداری را تقبیح می کنند کجا جا خواهید داد؟

بریگادهای سرخ چه هستند؟ افراطیهای راست، افراطیهای چپ، یا فقط نهیلیستهای توتالیتر که از واژگان مارکسیستی برای توجیه «پارانویا» یشان استفاده می کنند؟

نژادپرستانی را که با نخبگان تکنوکراتیک و بانکها در ستیزه اند، خود را قهرمانان محیط زیستی جا می زنند، به مؤسسات پزشکی حمله می کنند چرا که پای بندی به اصول علمی را بر آنها نمی بخشند، چگونه تعریف خواهید کرد؟ و گروههایی را که به هیچ یک از ایدئولوژیهای متعالی دلبستگی ندارند اما برای یک و منحصرأ یک دلیل آرمانی مشتعل اند، کجا جا خواهید داد؟ آیا تظاهرکنندگان علیه سلاحهای هسته ای تنها «چپ گرایان» هستند؟ من شکی ندارم که بسیاری از آنان از هواداران آزادی داد و ستد هستند. آیا جماعتی خنگ و خام اند که نمی دانند با موضع گیری علیه سلاحهای هسته ای خود به خود در خط جهان سومی و سوسیالیسم می افتند. من آنان را خنگ نمی دانم. گذاشتن همه این پدیده های متفاوت در یک سبد، معنایش نفی چهره های گوناگون زندگی سیاسی است. اصطلاح «چپ / راست» همیشه یک بعدی بوده است. امروز مسخ کننده تر و بیشتر از گذشته واقعیت چیزها را ناملموس می گرداند.

یکی از دلایلی که به سبب آن این اصطلاح گنگ می نماید اینست که داده های مسئله تغییر کرده اند، امروز روابط دوجانبه و روابط میان

گروهها بیشتر و متنوع تر و کم دوام تر هستند.

پرسش: بدیهی است که استعانت ماشین وار از برچسبهایی نظیر «چپ»، «راست» و حتی «موج دوم» و «موج سوم» ممکن است گمراه کننده باشد. با وجود این، اگر بخواهیم این پدیده ها و این روابط را روشن کنیم بهتر نیست که آنها را، حتی به صورت کش دار، دسته بندی کنیم؟

پاسخ: البته، و باید همچنین چیزی مثل یک مقیاس رتبه بندی شده، یا ترتیب اولویت تعبیه کرد. اگر مشکل می توانند مرا در یک مقیاس ارزشهای معین جا دهند، از یک جهت برای اینست که در نظر من، مشکل کلیدی، اولویت اول، چیزی نیست که در درون جامعه صنعتی روی می دهد بلکه در سطح ستیزه ایست که میان جامعه صنعتی و تمدن نوینی که آن را مؤاخذه می کند، جریان دارد. در برابر این تصادم تاریخی، با ابعاد جهانی، تفاوتهای دیگری رنگ می نمایند. در یک طرف، شما کسانی را دارید که می خواهند به هر قیمت نظام صنعتی در حال احتضار را سراپا نگاه دارند و در طرف مقابل، کسانی را که هم اکنون در حال پی افکندن بنای تمدنی هستند که جانشین این نظام خواهد شد.

من آن را نبرد بزرگ زمان ما می بینم.

پرسش: ممکن است عده ای به شما ایراد بگیرند که با عظمت توجه به آنچه شما نبرد بزرگ یا برتر می خوانید (یا ضربه تمدن که اصطلاح شما را بکار برده باشم). توجه را از گسیختگیهای دیگر، نه چندان کم اهمیت، که چپ را از راست، اغنیاء را از فقرا، قدرتمندان را از ضعفا و... جدا

می کند، منحرف می کنید، عده ای دیگر، می توانند ادعا کنند که موضع گیری شما با یک ایستار «چپ» همخوانی دارد، زیرا برای چپها همه چیز نهایتاً به تنش میان وضع موجود و آینده مطلوب تر و کاملاً انقلابی منتهی می گردد.

پاسخ: شاید. اما چه پیش خواهد آمد اگر این آینده بسیاری از خواسته های «راست» سنتی را برآورده کند، و مورد موج سوم همین است: اولویت دادن به اصالت فرد به جای کلکتیویسم توده ای، اهمیت یافتن کانون خانوادگی بعنوان نهادی اصلی، رد دیوانسالاری متمرکز؟ از این تا آن سر طیف سیاسی، اشخاصی را می یابیم که به این ارزشها دل بستگی دارند. اما چرا باید چیزی را به زور در مقوله های از پیش موجود جا داد؟ می توان گفت که تمدنی بدون ستیزه درونی وجود ندارد. این امری بدیهی است. گاهی ستیزه میان اغنیاء و فقرا است، گاهی میان نخبگان متفاوت. گاهی ستیزه ها در طول محورهای دیگر تظاهر می کنند. و من گمان می کنم که چهره جامعه آینده که از دگردیسیهای کنونی بیرون خواهد آمد هر چه باشد، همچنان با ستیزه های فراوانی همراه خواهد بود. اما عجبالتاً، چنین می نماید که اغلب اشخاص نسبت به اینکه قواعد بازی در حال تغییر اساسی است، نسبت به اینکه ستیزه ای در ابعاد بسیار گسترده ظاهر شده است و وطنین آن همه ستیزه های دیگر را در خود محو کرده است آگاهی پیدا نکرده اند. ما باید برای شکل دادن به جامعه نوین پیکار کنیم، باید ایستارهایمان را در رابطه با آنچه متولد می شود تعیین کنیم نه در رابطه با آنچه می میرد. معنای سخن این نیست که باید بروی مسائل فوری پورده بکشیم، بلکه منظور اینست که آنها را در واژه های نو بیندیشیم. سیاست باید از حوادث جلوتر باشد و موضع گیریها باید به تبع این

نبرد بزرگ تعیین شوند.

بله، همانطور که شما می گفتید، تصور می کنم بسیاری از اشخاص چپ گرا با من در انتزاع موافق باشند، اما هیچکس نمی تواند در اینکه جامعه آینده چگونه خواهد شد، به چه شبیه خواهد بود عقیده ای ابراز کند. و بسیاری از آنچه را در مد نظر دارند اساساً شبه چیزهایی است که هم اکنون وجود دارد، منتهی صفتی بیشتر به آن افزوده اند. بیشتر از صنعت گرایی معمول موج دوم، شاید کمی بزرگ شده و همین.

وانگهی، همین مطلب را می توان درباره اشخاص راست گرا هم گفت. تقریباً همه مردم، مستقل از جدار بندی سیاسی، آینده را چونان انبساط و اتساع زمان حال می بینند. اگر نظر مرا بخواهید، اشخاصی که این طور فکر می کنند، خود را برای یک غافلگیری جالب آماده می کنند. ما به پایان عصری رسیده ایم، مجلس به آخر رسیده است.

قدرتهای در جدال

پرسش: شما از «بحران عمومی» صنعت گرایی، از گروههای قدرتمندی که از «نظام صنعتی در حال احتضار» دفاع می کنند حرف می زنید اما...

پاسخ: ما شاهد فروریختن یک نظام هستیم. نه نظام سرمایه داری. نه نظام کمونیستی. بلکه نظامی که هر دوی آنها را در برمی گیرد.

پرسش: اما وقتی شما از مدافعان نظام قدیمی صحبت می‌کنید - کسانی که شما می‌گویید می‌خواهند صنعت گرایی را حفظ کنند - چه چیزی را دقیقاً می‌خواهند نجات دهند و شما کی را در این نقش می‌بینید؟

پاسخ: صنعت گرایی یک تمدن است - یک نظام اجتماعی است. نه فقط یک نظام اقتصادی و سیاسی بلکه همچنین یک فرهنگ است، مجموعه‌ی نهادهای اجتماعی، معرفت‌شناسی، شیوه‌ی زندگی یگانگی یافته است. و در همه‌ی طبقات جامعه، در همه‌ی زمینه‌ها، در همه‌ی سطوح سلسله مراتب، مردان و زنانی هستند که در این شیوه‌ی زندگی سرمایه‌گذاری کرده‌اند. این سرمایه‌گذارها ممکن است ماهیت گوناگونی داشته باشد - اقتصادی، سیاسی، روانشناختی، جنسی، فرهنگی...

شما شرکت‌های بزرگی دارید که از صنایع سنتی مبتنی بر زور عضلانی خام - ذوب آهن، نساجی، اتومبیل - و از روش‌های سنتی تولید انبوه و از روش‌های کار غیرانسانی دفاع می‌کنند. در واقع، مشاهده می‌شود که غالباً سندیکاها هم از همان صنایع و از همان روش‌های تولید دفاع می‌کنند. کارکنان صنعت نفت و صنایع وابسته به انرژی هسته‌ای هستند که از انرژی‌های سنتی دفاع می‌کنند. گروه‌های دینی وجود دارند که برایشان خانواده هسته‌ای تنها الگوی خانواده مشروع است. ارتباطات جمعی یا چون ایالات متحد در دست بخش خصوصی است که به صورت شبکه‌های بازرگانی اداره می‌شود، یا چون سایر کشورها در انحصار دولت است، هر دوی این اربابان برای حفظ تسلط خود بر رسانه‌های گروهی مبارزه می‌کنند. در انگلستان، مخالفت بی.بی.سی. با تلویزیون کابلی (سیم) به خوبی نمایانگر این پدیده است. هستند علمای تربیتی که با

چنگ و دندان به روش‌های قدیمی تعلیم و تربیت انبوه چسبیده‌اند. مردان و احزاب سیاسی وجود دارند که برای حفظ جاودانگی ساخت‌های سیاسی باستانی که بسیاری از آنها به تبع ضرورت‌های عصر کشاورزی یا آغاز عصر صنعتی تعبیه شده‌اند، پیکار می‌کنند.

به این عنصر و گروه‌ها، اشخاص معمولی را که شغل و شخصیت و مقام و موقعیتشان در بطن نظام در گرو بقای آنست، اضافه کنید و شما آنچه را من «قدرت‌های موج دوم» نامیده‌ام خواهید داشت. اما این ائتلاف گسترده، عمدتاً ناآگاهانه، که برای دفاع از گذشته تشکیل شده است به هیچ عنوان نه معرف یک طبقه است و نه نژاد و نه جنس و نه یک دین مشخص. فقرا و نخبگان کنار گذاشته شده، محروم مانده‌ترین اعضای یک نظام اجتماعی یا تمدنی معین ممکن است از جمله دشمنان سرسخت هر آنچه می‌خواهد این نظام و این تمدن را تغییر دهد باشند. حتی آنان ممکن است ارزش‌های روانشناختی داشته باشند که بخواهند آنها را حفظ کنند.

پرسش: حرفی نیست. هیچکس مدعی نیست که تمامی اعضای یک گروه در یک جهت عمل خواهند کرد، خواه در مسئله‌ای جزئی یا در این «نبرد بزرگ» که به بیان شما تمامی نظام را در برمی‌گیرد. با وصف این، جا دارد گروه‌ها را بر حسب تمایلاتشان به این یا آن طرف، و اردوگاهی را که برای وارد شدن در این نبرد بزرگ انتخاب می‌کنند، مشخص کرد. اما، همان‌طور که شما نظرتان بر اینست، اگر تمدن صنعتی در حال متلاشی شدن است، چه چیزی جای آن را خواهد گرفت. آیا فکر نمی‌کنید لازم باشد دلایل و براهینتان را روشن کنید تا بهتر فهمیده شود کی موافق و کی مخالف دگرگونی‌هایی که شما اعلام می‌کنید خواهد شد؟

پاسخ: در چند کلمه جز طرحی اجمالی چیز دیگری نمی‌توان ترسیم کرد. پدیدار شدن این تمدن نوین را من در چند صد صفحه خاطر نشان کرده‌ام. موضوع موج سوم همین است. نباید انتظار داشت که این موضوع در اینجا به طرز جامعی تحلیل شود.

با وصف این، به اختصار خواهم گفت که ما شاهد دگرگونیهای انقلابی هستیم که تمامی ارکان جامعه صنعتی قدیم را می‌لرزاند. انرژی؟ ما در آغاز راهی هستیم که دیگر به مواد سوختنی فسیلی وابستگی نداشته باشیم. این تحول نزاعی را بر خواهد انگیزد که ممکن است چند دهه طول بکشد. اما کسی که فکر می‌کند راه‌حلهای انرژی که، بگوئیم از سال ۲۰۱۰ یا ۲۰۲۰، بکار گرفته خواهد شد، چیز دیگری جز گسترش سیستم انرژی کنونی بر مبنای سوخته‌های فسیلی خواهد بود، مرتکب اشتباه سنگینی می‌شود.

تولید؟ ویژگی تولید صنعتی، تولید انبوه بودن است. اما، این را قبلاً هم گفته‌ام، تولید انبوه دیگر روش پیشرفته تولید نیست. کاملاً برعکس، ما به سوی شیوه تولید و توزیع غیرانبوه کالاها و خدمات بر مبنای اطلاعات می‌رویم که پی آمدهای عظیمی نه تنها برای اقتصاد بلکه در سطح ساختهای اجتماعی، ملی و محلی، و حتی برای توسعه فرد دارد.

ساختهای اجتماعی؟ خانواده هسته‌ای دیگر الگوی مسلط نیست. امروز در ایالات متحد در یک پنجم خانواده‌های (با فرزند) تنها یکی از والدین حضور دارد. علاوه بر این، می‌بینیم که یک نظام چند صورتی خانواده با پیکربندیها و چارچوبهای متنوع تشکیل می‌شود. این پدیده‌ای نودر تاریخ است.

شرکتهای؟ حتی ساختهای درونی این مؤسسات در حال دگرگونی سریع هستند. این پدیده‌ای پیچیده است اما ما در حال رها کردن قالبهای

دیوانسالارانه سنتی به نفع سازمانی تخصصی‌تر، کارآمدتر و کوچکتر شامل واحدهایی با تنوع بیشتر هستیم که در چارچوبی «مدولی» وسیع‌تر عمل می‌کند.

ارتباطات؟ ما پیشتر از غیرانبوهی کردن رسانه‌های گروهی، و از پیشرفت تلویزیون سیمی، کاست، کامپیوتر خانگی، ویدئو، ماهواره‌ها و صدها رسانه دیگر حرف زده‌ایم.

همه این دگرگونیها با سرعت پیش می‌روند و متقابلاً یکدیگر را به جلو می‌رانند. و اگر ما به فرهنگ و معرفت‌شناسی نظر کنیم خواهیم دید که آنها نیز در تحول‌اند و آهنگ تغییرشان مثل بقیه چیزهاست. وقتی من از تمدن موج سوم حرف می‌زنم به همه این چیزها — و نه فقط به تجدید ساخت اقتصادی — است که می‌اندیشم.

اما این دگرگونیها خود به خودی نیستند. اگر واقع می‌شوند برای اینست که مردم کاری می‌کنند که آنها واقع می‌شوند. و مجموعه‌ای از گروههای نورسیده که منافع اقتصادی، فرهنگی، روانشناختی و سیاسی شان از این نظام نوین، از این جامعه موج سوم تفکیک‌ناپذیر است از همه سودر حال سر بلند کردن هستند.

شما گروههایی را خواهید دید که برای تحقق دگرگونیها در تمامی سطوح، در صنعت، در زندگی خانوادگی، در آموزش و پرورش، مبارزه می‌کنند صفوف خود را فشرده‌تر خواهند کرد، و کسانی که از تداوم شیوه زندگی عصر صنعتی دفاع می‌کنند بیش از پیش عرصه را بر خود تنگ خواهند یافت.

در میان طرفداران دگرگونی نیز گروهبندها بر حسب جدارهای قومی، جنسی یا دینی، بر حسب راست یا چپ بودن، به تبع احزاب سیاسی موجود، سازمان نمی‌یابند. آنچه شاهدش هستیم، تغییر و تحول خود

مشکلات و گروه‌هایی است که این مشکلات به دور یکدیگر جمع می‌کنند. یک جنبش «موج سوم» — چه این اصطلاح بکار برده شود یا نشود — هنوز جنینی و ناآگاه، در حال شکل گرفتن است.

آنان که احساس غربت می‌کنند

پرسش: پس پیکار بزرگ زمان ما، به عقیده شما نبردی است که میان تمدن صنعتی — جامعه موج دوم — و آنچه شما تمدن موج سوم می‌نامید جریان دارد. در این چارچوب، پدیده‌هایی نظیر جنبش حفاظت از محیط زیست، «حزب سبز» در آلمان غربی و جنبش‌های ضد هسته‌ای فعال در سرتاسر دنیا را کجا جا می‌دهید؟

پاسخ: هستند اشخاصی که خود را مدافع نهادها و رویه‌های مخصوص به نظام صنعتی می‌دانند. و هستند اشخاصی که با جامعه صنعتی مبارزه می‌کنند. آنان تمرکز یافتگی و غول‌آسایی و یکنواختی کسالت‌آور و بی‌امید بودن آن را افشاء می‌کنند. اما، مخالفان تمدن صنعتی نیز یکپارچه و در یک صف نیستند.

بعضی از اشخاصی که با نظام صنعتی مبارزه می‌کنند، تعلق خاطری به آینده ندارند. تنها راه‌حلی که قادرند تصور کنند بازگشت به نمی‌دانم کدام گذشته افسانه‌ایست. آنان قادر به تصور یک تکنولوژی «پاکیزه» و انسانی نیستند. آنان میان کوره بلند و کامپیوتر، میان وسایل ارتباطی انبوه و فتوکپی تفاوتی نمی‌گذارند. آنان به همه صورتهای تکنولوژی، که همه را به یک چوب می‌رانند، معترض اند. آنان به طور نامشروط مخالف

شهرهای بزرگ اند و متوجه نیستند که فنون جدید ارتباط از راه دور شرایط لازم برای پراکنده کردن آبادیها را فراهم می‌آورد. ارتباط نزدیک صنعت‌گرایی و غول‌آسایی باعث شده است که آنان از همه چیز احساس خطر کنند و در نتیجه آن در ستایش «کوچکی» نغمه‌سرایی می‌کنند: واکنش آنان ارتجالی و از روی عادت است.

آنان به سادگی فراموش می‌کنند که اکثریت عظیم مردان و زنانی که در محیط‌های روستایی و کشاورزی عصر ماقبل تکنولوژی زندگی می‌کنند، قربانیان ستمگریهای محلی بودند، که دموکراسی، بعنوان تدابیر حقوقی حافظ حقوق شخص انسانی وجود نداشت، که ارتباط آنان با دنیای خارج قطع بود و از تعیین سرنوشتشان درمانده بودند. طرفداران بازگشت به گذشته، در واقع، زبان به ستایش از شیوه‌ای از زندگی می‌گشایند، که برای فردی متوسط، چیزی جز بردگی خرف‌کننده نبود.

اگر ما خواهان آینده‌ای دموکراتیک هستیم، این انتخاب باید به روشنی تعریف شود. من به سهم خودم، بازگشت به یک جامعه شبانی آرمانی را که هرگز وجود نداشته است، رد می‌کنم.

درست است، و من این را به تفصیل در کتابهای قبلی ام توضیح داده‌ام که برخی از ساختههای موج سوم که خطوط اولیه شان ظاهر می‌شود به برخی از ساختههای اجتماعی و اقتصادی جوامع ماقبل صنعتی موج اول شبیه‌اند. با این تفاوت که اکنون بر تکنولوژی پیشرفته متکی هستند. اما به نظر من، حمله به هر توسعه اقتصادی، به هر تکنولوژی، به هر تمرکز، و به هر چیزی که بزرگ است فقط و فقط عملی ارتجاعی است. این موضع‌گیری ساده‌لوحانه، خیالبافانه و پوشالی است.

آرزوی من اینست که «سبزها»، هواداران حفاظت از محیط زیست و دیگر گروه‌های انتقادی که با جامعه صنعتی انبوه دشمنی می‌ورزند از

چاوشگری بدبینانه و نوحه‌سرایي گذشته‌ای که در حقیقت با دموکراسی بیگانه بود، درست بردارند. وقت آنست که به نوشته‌های مرثیه‌ای از قبیل چه خوش روزگاری بود پیش از اختراع قوطیهای کنسرو، خاتمه داده شود. به این دلیل که خوش روزگاری برای زیستن نبود.

هر بار که شخصی کورکورانه و بدون تمیز در مذمت تکنولوژی دهن به نکوهش بازمی‌کند و نیروگاههای هسته‌ای و کامپیوترهای خانگی را به حکمی محکوم می‌کند، چنانکه گویی هر دوی آنها همان عوارض اجتماعی و محیط زیستی را بیارمی‌آورند؛ هر بار که سبکسرانه انواع تکنولوژی، از کوره ریخته‌گری تا ضبط صوت را در یک مقوله جای می‌دهیم، خدمت خوبی به مردم نمی‌کنیم. در واقع، دعوت از ما که خود را در گذشته موج اول چال می‌کنیم، تیغ دادن به دست قدرتهای موج دوم است که در صدند راه ما را به سوی تمدن موج سوم سد کنند.

خوشبختانه، آنهایی که صدایشان را علیه تعدی و فقر و انحطاط و بی‌عدالتی دنیای صنعتی بلند می‌کنند میلیونها نفرند. اما چه خوبست که این کار را در چشم انداز آینده بکنند و نه در نظاره گذشته‌ای موهوم. آنان، فی‌المثل، ابزارهای نوینی را که در دسترس ما قرار می‌گیرند — کامپیوترهای کوچک، تلویزیون سیمی، ماهواره‌های ارتباطی — کلیدهایی می‌بینند که چشم اندازه‌های مثبت را به روی نژاد انسانی باز می‌کنند. این مردان و زنان که روبه‌آینده دارند قدرتهای فعال موج سوم را تشکیل می‌دهند.

پرسش: شما در تمام آثارتان از گسیختگی تاریخی حرف می‌زنید. شما بر این عقیده بوده‌اید که مارکسیستها وقتی بحرانی را که ما اکنون تجربه می‌کنیم به «بحران عمومی سرمایه‌داری» نسبت می‌دهند، اشتباه

می‌کنند. با وصف این، شما درباره سرمایه‌داری و سوسیالیسم بعنوان مکتب خیلی کم چیز نوشته‌اید. آیا سرمایه‌داری و به اصطلاح سوسیالیسم آن‌طور که امروز هستند می‌توانند بعد از قرن بیستم به حیات خویش ادامه دهند؟

پاسخ: سرمایه‌داری و سوسیالیسمی که ما امروز می‌شناسیم؟ نه! هریک از آنها تناقضات ویژه‌ای را دربردارد و اینها تناقضات تقدیری هستند. سرعت دگرگونی هر دو آنها را به کهنگی مبتلا کرده است. سرمایه‌داری و سوسیالیسم معاصران زاده‌های انقلاب صنعتی هستند. با وجود تفاوت‌های راهی که آن دو را از یکدیگر جدا می‌کند، هر دو نظام خصوصیات مشترکی دارند که وجه تمیز جامعه صنعتی است و دقیقاً همین خصوصیات ساختی است که تمدن موج سوم در معرض تردید قرار داده است.

کافی است به فهرستی که چند لحظه پیش تر ارائه دادیم مراجعه شود. قدرتهای صنعتی سرمایه‌داری همچنانکه قدرتهای سوسیالیستی کنونی به انرژی فسیلی وابسته‌اند، تولیدشان، تولید انبوه است. توزیع انبوه است. آموزش و پرورش انبوه است. رسانه‌های گروهی انبوه است. گذران اوقات فراغت انبوه است. خانواده هسته‌ای در هر دو نظام الگوی پایه جامعه است. کارکرد هر دو رژیم در گستره «دولت-ملت» است. هر دو آنها اصول مشابهی را در یکسان‌سازی، همزمان‌سازی و متمرکزسازی و ... تحمیل می‌کنند.

این خصوصیات و این اصول ساختی مشترک در دو رژیم بیشتر از تفاوت‌هایی که معمولاً به آنها چشم دوخته‌اند، کارسازاند.

پرسش: با وصف این، شما نمی گوئید که دو نظام هم ارزاند؟

پاسخ: نه. ایده ای که به موجب آن اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحد نهایتاً به گونه ای «همگرایی» دست خواهند یافت بر اصلی از موج دوم مبتنی است که همگنی بیشتر جامعه ها را موعظه می کند. این درست عکس آن چیزی است که من می گویم.

چگونه می توانستم سرمایه داری و کمونیسم را هم ارز بدانم؟ من آزادم سخنانی را که می خواهم بگویم و آنها را بدون ترس از آزار و شکنجه منتشر کنم. اگر من شهروندی از این به اصطلاح دموکراسیهای سوسیالیستی بودم، احتمالاً مجبور می شدم آنها را پشت میله ها زیر لب زمزمه کنم. این همه تفاوت میان مرگ و زندگی است.

کتابهای من پس از آنکه از لحاظ ایدئولوژیکی جرح و تعدیل شدند، به زبانهای محلی در رومانی، در لهستان و در یوگسلاوی، و به گونه ای نیمه رسمی در اتحاد جماهیر شوروی منتشر شده اند. به موجب اطلاعی که دارم نشر روسی ضربه آینده در تیراژ محدودی منتشر شد. برای مرد کوچه و بازار غیرممکن است نسخه ای از آن را بدست بیاورد. موج سوم در شرف انتشار در لهستان بود که کودتای نظامی پیش آمد و من نتوانستم به علت قطع ارتباط تلفنی مدت چند ماه با مترجم لهستانی کتابم تماس بگیرم.

من به تفاوتهای بنیادی که دو نظام را از یکدیگر جدا می کنند کاملاً آگاه هستم.

و با وجود این، شاید روزی فرزندان ما یا نوادگان ما با بی اعتنایی سرگرم کننده ای نبرد بزرگ میان سرمایه داری و سوسیالیسم را به همان

شیوه ای ملاحظه کنند که ما امروز جنگ گلف ها^۲ و ژیبلین ها^۳ را مرور می کنیم. فرقه گرایی آنان ایتالیا را در قرن سیزده و چهارده به خاک و خون کشید، اما در قرن پانزده همه آنان را فراموش کرده بودند و بندرت کسی پیدا می شد که به خاطر بیاورد چرا آنان با هم می جنگیدند. سرمایه داری و سوسیالیسم — و تنشهایی که ایجاد می کنند — از محصولات عصر صنعتی هستند. آنها نیز، همین که ورق عصر صنعتی برگشت، از میان خواهند رفت.

پرسش: چرا مصرأً تکرار می کنید که سرمایه داری و سوسیالیسم زاده موج دوم بوده اند؟ فکر نمی کنید که منشاء هر دوی آنها به خیلی پیش از انقلاب صنعتی می رسد؟

پاسخ: البته، مسلم است. آموس^۴ و اوزه^۵ دو پیامبر کتاب مقدس که لحظه ای از سرزنش اغنیاء نمی آسودند، سوسیالیستهای پنهان بودند. اما آنچه ما امروز با بکار بردن اصطلاحات سرمایه داری و سوسیالیسم می فهمیم با وجهه نظر این نظامها نسبت به بازار تعریف می شود و، پیش از انقلاب صنعتی، بازار در تاریخ انسانی نقش نسبتاً ناچیزی داشت.

پرسش: بنابراین، به عقیده شما، سرمایه داری و «سوسیالیسم» مدرن چیزی جز این سطوح متفاوت جامعه صنعتی در رابطه با مبادله نیستند؟

۲) Guelfes: خانواده ای در آلمان که از پاپ طرفداری می کرد. — م.

۳) Gibelins: طرفداران پادشاه آلمان بودند. — م.

پاسخ: من صورت عبارت را مختصری تغییر خواهم داد: سرمایه داری و سوسیالیسم پدیده‌های ویژه عصر صنعتی هستند. امروز اتحاد جماهیر شوروی، لهستان و اغلب کشورهای اروپای شرقی - در بحبوحه بحرانی اقتصادی به سر می‌برند. همین‌طور است برای کشورهای سرمایه داری. بحران منحصر به این یا آن نظام نیست: این بحران نظام صنعتی است. بحران تمامی تمدن موج دوم است.

پرسش: همان‌طور که خودتان مسبقاً هستید، بسیاری از سوسیالیست‌ها از چسباندن صفت سوسیالیستی به اتحاد جماهیر شوروی و به کشورهای اروپای شرقی سر می‌تابند...

پاسخ: البته. من براهین را می‌شناسم: «سوسیالیسم واقعی»^۶ وجود ندارد. تنها شیدان هستند که به دلایل ایدئولوژیکی این تسمیه را مدعی اند - کشورهای تباهیهای سوسیالیسم واقعی هستند. آنچه هست «سوسیالیسم دولتی» است.

اما بعد از یک قرن و نیم کار نظری و اغتشاش تنها مدل سوسیالیسمی است که توانسته است در جامعه صنعتی توسعه پیدا کند. نباید درسهای تاریخ را فراموش کرد. «سوسیالیسم» تمرکز یافته، توتالیتر، شاید تنها مدل ممکن در چارچوب موج دوم است. شاید صنعت گرایبی انبوه و

۶ تذکر این نکته خالی از لطف نیست که این اصطلاح در دی‌نای غرب و در کشورهای وابسته به بلوک شوروی معانی کاملاً متضادی دارد. در بلوک شوروی کلمه «واقعی» به سوسیالیسم «آرمانی» (ایده‌آل)، «ناب» ارجاع می‌دهد. در لهستان و در اتحاد جماهیر شوروی نظام موجود رسماً «سوسیالیسم واقعی» نامگذاری شده است.

«سوسیالیسم واقعی» هر چه باشد، دو مسلک متناقض هستند. از اینکه بگذریم، می‌توان گفت که «سرمایه داری واقعی» هم وجود ندارد. ایدئولوژیک‌ترین کشورهای سرمایه داری زمان ما مطلقاً شباهتی به مدل رقابت محض ندارند. اقتصادهای سرمایه داری نیز اغلبشان شاید نمی‌توانستند بدون سهمی از واردات، بدون ایجاد محدودیت، بدون حمایت از محصولات کشاورزی و بدون دیگر صورتهای کمک بلاعوض دولت تشکیل گردند، و تنها بعنوان یک اصل یادآوری می‌کنم که کنسرسیومهای بزرگ غالباً مجبور هستند که با احتراز از قواعد رقابت، قیمت‌ها را تثبیت کنند. همچنین نباید فراموش کنیم که همه دولتهای موج دوم از گذریک نظام آموزشی انبوه که نوجوانان جامعه را به ذخایر نیروی انسانی قابل مصرف در صنایع از پیش مشروط می‌کند، به صنایع کمک بلاعوض می‌کنند. این هدیه‌ای افسانه‌ای است که از سوی بخش عمومی به بخش خصوصی تقدیم می‌شود.

علاوه بر این، در کشورهای سرمایه داری چنان اختلاطی از روشهای «سوبسید» نامرئی و عجیب و غریب و متناقض وجود دارد که ملاحظه آنها بعنوان کشورهای سرمایه داری همانقدر بی‌معنا است که اتحاد جماهیر شوروی بعنوان کشور سوسیالیستی.

حقیقت اینست که نظریه سرمایه داری آزادی دادوستد و نظریه‌های سوسیالیستی دیگر کاربردی ندارند. لحظه‌ای مسائل لغت‌شناسی را فراموش کنیم و نگاه کنیم ببینیم در دنیا چه می‌گذرد. دولتهای امریکا و انگلیس، سرمایه دار و پیرو لیبرالیسم، جز اینکه اوضاع نابسامان اقتصادی را وخیم‌تر کنند، کار دیگری نکرده‌اند. در پاریس، حکومتی که خود را سوسیالیست می‌خواند، دست به اصلاحاتی می‌زند که واشینگتن و لندن را مضمّن می‌کنند. و نتیجه آن چیست؟ اقتصاد فرانسه بیشتر دچار

کم خونی می شود.^۷ اروپای شرقی چگونه؟ ورشکستگی است. در اتحاد جماهیر شوروی؟ فاجعه است. شصت و پنج سال بعد از انقلاب اکتبر پرودا تصدیق می کند که کمبودهایی در زمینه مصالح ساختمانی، برق، منسوجات سنتتیک، گوشت، لبنیات و گوشت ماکیان وجود دارد.

من به تازگی از سفر ونزوئلا بازگشته ام. در این کشور صنایع اصلی در دست دولت است. شرکتهای نفتی ملی شده اند. بانکهای بزرگ توسط سندیکاها اداره می شوند و از دولت کمک بلاعوض دریافت می کنند. بسیاری از شاخه های صنعتی ملی شده اند. و اوضاع چگونه است؟ پس از مشارکت در ایجاد اوپک و اندوختن میلیاردها دلار، امروز ونزوئلا زیر بار بدهیهایش نمی تواند کمر راست کند. ساختمان تأسیسات فولادسازی متوقف شده است و راههای آهن در دست ساختمان به انتظار تکمیل مانده اند. این کشور پیوستگی تنگاتنگی با استراتژی توسعه موج دوم دارد: هم اکنون دچار بحران شده است زیرا قیمت جهانی نفت سقوط کرده است و فولاد هم دیگر مشتری ندارد. مخصوصاً اشتراکی کردن املاک خصوصی برای ونزوئلا خیری نداشته است. در امریکای لاتین پایین تر رفته و به شیلی می رسیم. در آنجا پینوشه با همدستی آی. تی. تی. و سازمان سیا رژیم قانونی و دموکراتیک آئنده را ساقط کرده و از شاگردان میلتون فریدمان دعوت می کند که او را در به راه اندازی اقتصاد لیبرال خوش و آب و رنگ کمک کنند. نوچه های میلتون در دانشگاه شیکاگو دست به کار می شوند و به نوبت همه شرکتهای بزرگ چندملیتی را که آئنده ملی اعلام کرده بود به صاحبان قبلی شان بازمی گردانند، آزادی داد و ستد را برقرار می کنند - و اقتصاد شیلی فرو می ریزد: ورشکستگیها

(۷) اشاره است به فرار سرمایه ها از فرانسه پس از به قدرت رسیدن سوسیالیستها. - م.

تکثیر و بیکاری به نسبتهای سرگیجه آوری افزایش می یابد، بانکها تا خرخره در قرض فرو رفته اند.

آیا همه اینها نباید ما را برانگیزد که از خود پرسیم آیا همه مردم مستقل از ایدئولوژیهای مورد نظر ما - خود را به گمراهی نمی زنند. البته خیلی آسان است که همه چیز را به گردن کا. گ. ب. یا سیا، چپ یا راست شرکتهای چند ملیتی یا تروریسم، یهودیان یا اعراب انداخت!

چگونه می توان تبسم نکرد وقتی برژنف را می شنویم که با کمک وازگان غنی سوسیالیستی توضیح می دهد چرا کارگران لهستانی نباید سندیکای آزاد داشته باشند؟ چگونه می توان تفسیر کرد وقتی ریگان اعلام می کند که باید در برنامه های کمک «اجتماعی» صرفه جویی شود تا بتواند اعتبارات پنتاگون را افزایش دهد - که دقیقاً با صناعی که برای دفاع کار می کنند، یک بخش شبه سوسیالیستی اقتصاد امریکایی را تشکیل می دهند؟

بنابراین، ناب بودن ایدئولوژیکی را کمی به فراموشی بسپاریم!

آیا سوسیالیسم بدون برنامه گذاری متمرکز دوام خواهد داشت؟

پرسش: به پرسش مبداء باز گردیم. آیا سرمایه داری و «سوسیالیسم» خواهند توانست به شکل کنونی خود پس از پیروزی موج سوم باقی بمانند؟ شما می گوید هر کدام از آنها تناقضات ویژه شان را دارند. فرض بر این بود که سوسیالیسم تناقضات سرمایه داری را حل کند. به نظر شما تناقض سوسیالیسم به صورتی که امروز وجود دارد چیست؟

باسخ: برنامه گذاری توسط گروه کوچک نخبه در جامعه موج سوم محکوم است. انقلاب صنعتی جامعه انبوه گرا به بار آورده است. همشکلی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی را تشویق یا تحمیل کرده است. تمدن صنعتی کالاها و زبان و مسکن، آموزش و پرورش، گذران ساعات روزانه و شیوه های زندگی را استاندارد کرده است، چیزی که در نهایت کار برنامه گذاران مرکزی را ساده می کند. فی الواقع، اشاره جامعه همگن از بالا نسبتاً آسان تر است.

و با وصف این، حتی در این نظام در مقام مقایسه ساده، برنامه گذاری اقتصادی در مقیاس بزرگ ملی در همه جا با عدم موفقیت کامل مواجه شده است. برنامه گذاری شاید می توانسته است در چین باستان یا مصر ایام فراغه با موفقیت اجرا شود، اما حتی در اقتصادهای صنعتی با وجود همگنی زیاد، پیچیدگی آن برای این گونه اداره هرمی شکل بیشتر از آن است که می نماید.

حال جامعه ای اساساً متفاوت تصور کنیم که در آن گوناگونی اصل خواهد بود و نه همشکلی، جامعه ای که همزمان از کلیه مراتب آن انبوه زدایی می شود. تولید بر مبنای سفارش و متکی بر تکنولوژی پیشرفته جانشین تولید انبوه و سری می گردد. دنیایی تصور کنید که در آن دودکش بلند کارخانه ها چیزنایابی می شوند، دنیایی که در آن دیگر از نسل کارگران قابل تعویض که به کاری تکراری اشتغال دارند، که همه مثل هم لباس می پوشند، همه همزمان صبح سحر از خواب برمی خیزند، اثری نخواهد بود. فروشگاههای بزرگ جایشان را به بازارهای کوچکی می دهند که در آن سلیقه های شخصی بهتر تأمین خواهد شد. رسانه های گروهی انبوه بر پایه ماهواره جایش را به تلویزیون سیمی با برنامه های

اختصاصی، ویدئوکاست و شبکه های متعدد پخش که سلیقه های گوناگون را راضی خواهند کرد، خواهد داد، موج اطلاعات را تصور کنید که از چهار گوشه عالم می رسند. تصور کنید که بانکهای داده ها و کامپیوترهای مرکزی جایشان را به مینی کامپیوترهای خانگی از نوع Apple یا T. R. S. 80 به تعداد کانونهای خانوادگی خواهند داد که همگی به شبکه هایی که هرگز دو تا مثل هم نخواهند بود، متصل هستند. احتمالاً جهان است که به روی ما باز خواهد شد — و این کابوس برنامه گذاران است.

چنین جامعه ای را به راحتی نمی توان از بالا اداره کرد. «مجموعه تصمیمات» دیگری که به یک در حیطه و در اختیار برنامه گذاران نخواهند بود.

صورت قضیه این است: هر قدر جامعه ای بیشتر به سوی دگرگونی سیر می کند و شرایط محلی تغییر می کنند، دگرگونیها سرعت بیشتری می گیرند و تغییرات بیشتری روی هم انباشته می شوند. و جامعه موج سوم دقیقاً حامل همین دو پدیده تغییر و سرعت است.

برنامه گذاران مجبور هستند به گرایشهای عمومی و کلی که ظاهر می شوند اکتفا کنند به جای آنکه تصمیمهای انعطاف پذیر، متناسب با نیازهای محلی و کوتاه مدت بگیرند. آنان به قدر کافی در جریان واقعیت که در این یا در آن محل می گذرد نیستند، و اگر هم بخواهند باشند عموماً برایشان امکان پذیر نخواهد بود.

گرفتن تصمیمهای معتبر منوط به داشتن نظارت دائمی بر نتایج آنهاست. برای این کار داشتن کارگزاران محلی که اطلاعات را گزارش دهند ضروری است. آری، باید مطلع شد و آن هم به موقع. باید مخصوصاً از اشتباهات خود مطلع شد. و این چیز است که «بازخورد» منفی نامیده

می شود.

و اگر شما یک برنامه گذار ستادی هستید، مطمئن باشید که دلتان نمی خواست از اشتباهاتی که مرتکب شده اید مطلع گردید، و پیوسته نگران آن بودید که مبادا مافوقتان شما را در ازای آنها به باز پرداخت بهای سنگینی مجبور کند. بسیاری مقامات بلندپایه سرتاسر زندگی شغلی شان را بر پایه نفی اشتباهاتشان بنا گذاشته اند.

و زبردستانان، که کودن نیستند، یا دروغ به خوردتان می دهند، یا صریحاً تکذیب می کنند یا اینکه حقیقت را وقتی که کار از کار گذشته است به شما می گویند. خلاصه کلام، به هزار ترفند اطلاعات را دستکاری می کنند.

و چرا روال امور جز این که هست می شد؟ اگر آنان در تصمیم گیریها، یا در تعیین سهم تولید مشارکت ندارند، اگر مسئولیتی متوجه آنان نیست، بهتر آنست آنچه را شما میل دارید بشنوید به شما بگویند، یا از آن بهتر، درباره اش حتی المقدور با شما کمتر حرف بزنند، یا، بالعکس، شما را در توفانی از اطلاعات بی فایده غرق کنند. آنان هیچ نظارتی بر نحوه استفاده از اطلاعات ندارند. و چه بسا ممکن است این اطلاعات به زیانشان تمام شود.

برنامه گذار ستادی باید از حداقل گردش اطلاعات موازی و چندگانه که در تمامی سلولهای دستگاه پخش می شوند برخوردار باشد — و باید دور و بر او را اشخاصی گرفته باشند که از تذکر دادن، ایراد گرفتن و اعتراض کردن به او واهمه ای نداشته باشند. اما من اقتصاد برنامه گذاری شده ای که مکانیسمهای موجود در آن اندک شباهتی به این الگو داشته باشد، نمی شناسم. و دلیل آن هم روشن است: نظامی از این نوع که شرافتمندانه اداره شود، خطری دائمی برای برنامه گذار ستادی خواهد بود.

و به این دلیل در نظامی که جایی برای مشارکت نیست، برنامه گذار ستادی در دنیایی از دروغ، توهم و ناهمزمانی زندگی می کند و بنابراین تمامی اقتصاد در خطر فروپاشیدن است. و این بارها تکرار شده است. تاریخ از تصمیمهای ابلهانه ای که توسط برنامه گذاران ستادی گرفته شده است، که انصافاً از هوش سرشاری برخوردار بوده اند، نمونه های فراوانی ارائه می دهد.

پرسش: خودتان هم می دانید که بسیاری از اشخاص چپ گرا امروزه علاقه چندانی به برنامه گذاری تکنوکراتیک ندارند. اما چه چیزی می تواند اقتصادهای برنامه ای متمرکز را از تسلیم شدن به فشارهای داخلی که متحمل می شوند برای باز کردن شبکه ارتباطی دموکراتیک تری با کارگران، با مصرف کنندگان، با اقلیت قومی، با گروههای زنان — و با کل جامعه در وسیع ترین معنایش، مانع گردد؟ آیا سندیکای همبستگی سعی نداشته است که لهستان را در این راستا پیش برد، حتی جلوتر او را در جهت برنامه گذاری مشارکتی و در نظامی که در آن ارتباطات همیشه بر محور مرکز و عمودی نبوده بلکه می توانست افقی باشد سوق دهد؟

پاسخ: برخی از رزمندگان همبستگی چنین می خواستند و برخی دیگر مطمئناً نه. البته مقبول است که فشارهای از پایین بتواند دگرگونیهای را بر دستگاه برنامه گذاری متمرکز کشورهای اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی تحمیل کند. اما در اکثر این دموکراسیهای خلقی، مقاومت دیوانسالاری و حزب چنان محکم پایه گذاری شده است که برای حصول چنین نتیجه ای کمتر از انقلاب سیاسی کارساز نخواهد بود. علاوه بر این، تا زمانی که این کشورها قبل از هر چیز کشورهای

صنعتی موج دومی باشند، فشارهای متمرکزکننده همچنان نیرومند باقی خواهند ماند. من می‌توانم تصور کنم که فی المثل «همبستگی» به جای این رژیم نظامی رژیم دیگری، دموکراتیک‌تر، بنشانند — اما این رژیم هم درصدد برخواهد آمد که اقتصاد را کمابیش به طرزی عمودی، از بالا به پایین، برنامه‌گذاری کند.

راجع به چشم اندازهای وسیع‌تر جلوس برنامه‌گذاری دموکراتیک، برنامه‌گذاری مشارکتی، شاید در یک مقیاس کوچک محلی عملی باشد، اما در چارچوب جامعه انبوه سنتی، حتی اگر خواسته باشیم، تقریباً ناممکن است. علاوه بر این، و این هنوز مهم‌تر است، آن در کوتاه مدت برخلاف منافع نخبگان برنامه‌گذار ستادی خواهد بود. و بالاخره، حتی اگر زمانی برنامه‌گذاران ستادی بخواهند نظام برنامه‌گذاری را با انتقاد از خود دموکراتیک کنند، آن را زیر آواری از موارد جزئی و پراکنده، که قابل رده‌بندی هم نخواهند بود، مدفون خواهند کرد.

برایم چه اهمیتی دارد بدانم که برنامه‌گذاران تا چه پایه باهوش‌اند، چه تحصیلاتی کرده‌اند، صلاحیتشان چقدر است و به چه کامپیوتر عظیمی دسترسی دارند؟ لاجرم لحظه‌ای فرا می‌رسد که آنان در محیط کاملاً تنوع‌یافته و در تحول سریع ما موقعیتشان را از دست می‌دهند. مردانی که در مرکز نظام هستند باید خیلی و در زمینه‌های بس متفاوتی تصمیم بگیرند، زمینه‌هایی آنچنان وسیع و متنوع که احاطه بر همه آنها از توانشان خارج خواهد بود.

پرسش: بنابراین، به نظر شما هرچه موج سوم در نظام اقتصادی تنوع بیشتری ایجاد کند، اداره آن از گذر برنامه‌گذارهای ستادی و متمرکز دشوارتر خواهد شد؟

پاسخ: دقیقاً. مسئله تنها گشایش جریانهای ارتباطی که در پرتو آنها شهروندان، اعم از مصرف‌کنندگان و کارگران و غیره خواهند توانست برای تصمیم‌گیرندگان اطلاعات فراهم کنند نیست، گشایش حقیقی در بازتوزیع خود مجموعه تصمیم است، به منظور اعطای قدرت تصمیم‌گیری وسیع‌تر و پرمسئولیت‌تر به سطوح پائین سلسله مراتب اجتماعی. از جهت دیگر، همچنین لازمست «دولت — ملت» سهمی از اختیارات تصمیم‌گیری‌اش را به سازمانهای فوق ملی که تأسیس خواهد شد، تفویض کند. اما این مطلب از موضوع بحث ما خارج است.

مهم اینست که اگر اقتصادهای مبتنی بر برنامه‌گذاری متمرکز کنونی بخش قابل ملاحظه‌ای از وظایف تصمیم‌گیری را به سطوح پایین انتقال می‌دهند — هیچ قرینه‌ای در دست نیست تا به اعتبار آن فکر کنیم نخبگان برنامه‌گذار در اقتصادهای برنامه‌ای متمرکز، در اتحاد جماهیر شوروی و در جاهای دیگر، بدون مقاومت سرسختانه‌ای حاضر باشند به آن تن در دهند — باری، اگر اقتصادهای مزبور چهره عوض می‌کنند و خودمختاری محلی بیشتر از نمادی را می‌پذیرند، بله مهم اینست که آنها دیگر به صورت متمرکز، در معنایی که مورد نظر ماست، برنامه‌گذاری نخواهند شد.

موج سوم حامل تهدیدی است که این بحران را در تمامی کشورهای که مطابق الگوی شوروی اداره می‌شوند، به منتها درجه برساند و حتی برنامه‌گذاران را زیر توده عظیم اطلاعات خفه کند.

پرسش: من فکر می‌کنم که بسیاری از اشخاص متمایل به چپ در این مورد با شما موافق خواهند بود و حتی علیه برنامه‌گذاری متمرکز، این

برهان را از دیدگاه اخلاقی، که اشخاص باید بر امور شخصی و زندگی خصوصی شان تسلط داشته باشند، اقامه خواهند کرد. درحقیقت اشخاصی هستند که در نظرشان بُعد اقتصادی سوسیالیسم واقعی دقیقاً با نیاز ایجاد وسایلی برای سازمان دادن اقتصاد، به نحوی که انسانها بتوانند خودشان آگاهانه و مستقیماً زندگی اقتصادی شان را کنترل کنند به جای آنکه امکانات بازاریا مکانیسمهای برنامه گذاری متمرکز انتظام آنرا تأمین کند، متناظر است. اما ورای این پرسشهای ساختی، عنصر انسانی – وجه نظر خود افراد چگونه است؟

پاسخ: در اینجا ما بر روی تناقضی باز هم عمیق تر انگشت می گذاریم: ستیزه میان آنچه برنامه گذاران ستادی سوسیالیسم می نامند و جامعه ای که در حال پدیدار شدن است. و این چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ اجتماعی تناقضی انفجار آمیز است.

سوسیالیسم مفروض به خلق انسان نوینی بود. من در آنچه به سوسیالیسم مربوط است حرفی نخواهم زد اما تردیدی نیست که برای به راه انداختن اقتصاد موج سوم به تیپ جدیدی از کارگر – نه عضوی از انبوه خلق بلکه به فرد نیاز است. موج سوم به مردان و زنانی هوشمند و فرهیخته و خلاق نیاز دارد که جوای نام باشند و به استقبال خطر بروند – درست تیپ شخصیتی است که نخبگان شوروی نمی توانند با آن مدارا کنند.

وقتی می گفتم «روابط اجتماعی تولید» در اتحاد جماهیر شوروی مانعی بر سر راه توسعه «نیروهای تولید» هستند، اشاره من به این واقعیت بود. اگر من از زبان مارکسیستی استفاده می کنم، برای اینست که نخبگان شوروی این زبان را می توانند بفهمند.

آنان می خواهند از مزایای جامعه موج سوم برخوردار شوند اما نمی توانند

به خود اجازه دهند که درها را به روی تنوع و آزادی که برای توسعه اش حیاتی است باز کنند. برای حل این معما، شورویها تکنولوژیهای نوین را از خارج خریده اند، اقدامی ساده لوحانه که تأیید می کند مارکسیستها اهمیت فوق العاده ای برای عوامل مادی قائل هستند. تکنولوژی به تنهایی قادر نیست موج سوم را بیار آورد. اقتصاد موج سوم، فرهنگ موج سوم و چارچوب سیاسی موج سوم را ایجاد می کند.

به این دلیل است که من فکر می کنم شورویها خواه یا ناخواه نهایتاً مجبورند که در جهت عدم تمرکز و دموکراتیکی کردن گام بردارند. آنان باید حق اشتباه و باز خورد منفی را بپذیرند، چیزی که معنایش سر از تخم درآوردن نه یک، بلکه صدها «همبستگی» است. خلاصه کلام، اگر اتحاد جماهیر شوروی خواسته باشد از مواهب اقتصاد پیشرفته برخوردار باشد مجبور خواهد شد نظامش را از سر تا پا تغییر دهد. اگر خودش را با مقتضیات موج سوم تطبیق ندهد، تناقضات آن را منفجر خواهند کرد.

یک وسواس چپ: مالکیت خصوصی

پرسش: و سرمایه داری؟ شما می گوئید که موج سوم با کنترل متمرکز و نفس گیری که امروزه در اتحاد جماهیر شوروی و در دیگر کشورهای «سوسیالیستی» موجود حاکم است، سازگار نیست. اما یکی از اساسی ترین خصوصیات سرمایه داری اینست که اقلیت بسیار محدودی از افراد مالک اکثریت عمده ای از وسایل تولید هستند. علاوه بر این، گروه

کوچک دیگری که پایگاه اجتماعی شان به مقیاس وسیعی با پایگاه طبقه از لحاظ اقتصادی مسلط یکی است، قدرت سیاسی را در دست دارند. آیا این نظام سلسله مراتبی می تواند دوام بیاورد. و اگر تناقض «مقدر» ش در اینجا نیست، پس در کجاست؟

پاسخ: در بطن خود سرمایه داری: در مفهوم مالکیت خصوصی. این مفهوم مالکیت خصوصی چنان دلمشغولی برای چپ شده که غالباً آنچه را در واقعیت می گذرد نمی بیند، اینکه خود مفهوم مالکیت هم در حال پوست انداختن است.

اشخاصی که امروز بر شرکتهای «سرمایه داری» پیشرفته مسلط اند، لزوماً «مالکان» وسایل تولید نیستند.

اگر دسته اول به طرزی فزاینده در وضعیت مسلط هستند، برای اینست که «مدیریت» و هماهنگ سازی عناصر در کنترل آنان است. در ایالات متحد که مرکز ثقل دنیای سرمایه داری است از یک نسل به این طرف، ایده مالکیت کم کم از اعتبار افتاده است.

تصمیمات اساسی که با آینده جامعه امریکایی در ارتباط هستند من بعد توسط رهبران محافل مالی و صنعتی گرفته می شوند که نه صاحب سرمایه و نه مالک ابزار تولید هستند. تصمیمات کلیدی توسط کارمندان حقوق بگیری که مقتدرانه وظایف خویش را انجام می دهند گرفته می شود: مثلاً، در این منطقه یا در منطقه ای دیگر، در این تکنولوژی یا در تکنولوژی دیگر است که سرمایه گذاری خواهد شد. برخی از این تصمیمها به مراتب مهم تر از تصمیماتی هستند که توسط سهامداران گرفته می شوند.

البته استثنائاتی هم وجود دارد: شرکتهای بزرگ خانوادگی یا

شرکتهایی که توسط گروهی کوچک از سهامداران کنترل می شوند. ما، شما و من، می توانیم چندتایی را هم نام ببریم که هنوز توسط مالکانشان کنترل می شوند.

اما اگر به شرکتهای واقعاً بزرگ، آنهایی که محور اقتصاد هستند، نگاه کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که قدرت مالکان نسبتاً ناچیز است. کم و بیش قدرت مالکان بر صندوقهای بازنشستگی که برخی از آنها متعلق به سندیکاهاست یا در اداره آنها شریک هستند، نافذ است.

مسلماً جریان امر از کشوری به کشور دیگر فرق می کند، در بعضی از کشورها، شرکتهای بزرگ در دست مالکان خصوصی هستند. مدتی نمی گذرد که در سوئد، که توسط آکادمی سلطنتی علوم مکانیکی دعوت شده بودم، فرصتی دست داد که در حضور جمعی از صاحبان صنایع، مهندسان و محققان محافظه کار کنفرانسی بدهم. چون این کنفرانس برخلاف معمول با یک نظرآزمایی فوری و درجا ادامه می یافت، من از حاضران در جلسه کنفرانس چند سؤال کردم، مخصوصاً از آنان پرسیدم آیا به نظرشان مالکیت صنایع سوئدی در دستان خیلی زیادی متمرکز بوده است یا نه. با شگفتی بسیار — هم برای من و هم برای خودشان — اکثریت خرد کننده، یعنی ۹۰ درصد پاسخها مثبت بود. بنابراین، من از تعمیم ناروا بر مبنای وضعیت مالکیت در امریکا، یا از جمله به تعریف دقیق اصطلاح «تمرکز مالکیت» خودداری خواهم کرد.

مسئله اصلی اینست که بدانیم چه کسی تصمیمات بزرگ را می گیرد. باری، روشن است که در شماری از کشورها این مدیران هستند و نه مالکان، که سیاست سرمایه گذاری و استراتژی شرکتها را تعیین می کنند.

اب می آید، مالکیت زمین

استاد پیرمن جمس برنهام در انقلاب مدیریت^۸ و ا. ا. برل در قدرت بدون مالکیت^۹، چند دهه ای است که توجه عموم را به این تحول جلب کرده اند. گالبرایت در تحلیلش از «ساختار فنی»، «نقشه» دقیق تری از واقعیت ارائه می دهد تا یک اقتصاددان مارکسیست که هنوز فکر می کند می توان تصمیمات کلیدی شرکتهای بزرگ را با تقسیم بندی مالکیت فهمید و به این اصل موضوع چسبیده است که این تصمیمات تحت تأثیر شدید انگیزه جستجوی حداکثر سود قرار دارند.

برای داشتن ایده ای روشن از چگونگی توزیع قدرت در آینده لازم است که کیفیت مالکیت و تغییراتی را که موج سوم در این مفهوم ایجاد می کند، از نزدیکتر بررسی شود.

پرسش: در اینکه مدیران بنگاههای صنعتی و دستگاههای اداری تصمیمات مهمی می گیرند حرفی نیست؛ در اینکه علاوه بر جستجوی سود، که قوانین بازار و مالکان تحمیل می کنند، آنان از منافع اختصاصی خودشان نیز دفاع می کنند، باز جای تردید نیست. اما آیا حقیقت ندارد که در یک جامعه مبتنی بر بازار، شرکتهای برای حفظ بنیه، برای تأمین منابع مالی برای سرمایه گذاری و به طور کلی برای حفظ موقعیت اقتصادی شان، در جستجوی سود هستند؟ و حتی زمانی که منافع مدیران و مالکان با هم در تضاد باشد آیا این چارچوب به تصمیمات ضداجتماعی مثل موج دوم منتهی نمی شود؟

8) James Burnham, *The Managerial Revolution*

9) A. A. Berle, *Power Without Property*.

پاسخ: در همین چارچوب هم می توان تصمیماتی خیلی مثبت به نفع جامعه گرفت و هم به زیان جامعه. گفتن ندارد که سیاست — خوب یا بد — تعدادی از شرکتهای از جستجوی حریصانه منافع کوتاه مدت از موقعیتشان ناشی می شود. نرخ گذاری سهام شرکت عاملی است که بر روی تصمیم گیریها اثر می گذارد. هرگز یک کادر مسئول تصمیمی نخواهد گرفت که به زیان شرکت باشد یا به اعتبار آن در بازار لطمه وارد کند.

اما شرکتهای خیلی بزرگ، و مخصوصاً آنهایی که در شاخه های گوناگون فعالیت می کنند، دامنه عملیاتشان چنان وسیع است که هیچ تصمیم منفردی نمی تواند به طرز مؤثری به پاداش سهامدار صدمه بزند، چیزی که مایه اندوه سرمایه گذاران است.

تصمیم به بازار فرستادن یک صابون تازه یا یک پیراهن مدل جدید یا حتی یا راکتور هسته ای غالباً رابطه ناچیزی با منافع سهامدار دارد. بدین ترتیب، قدرت تصمیم گیری و نظارت بر امر تصمیم گیری بتدریج اهمیت بیشتری از مالکیت پیدا می کند. من نمی خواهم خیلی دورتر بروم. زمانی بود که صرف تملک چیزی، خود به خود اختیار تصمیمات مهم را به مالک می داد. این قاعده هنوز هم در مورد هزاران شرکت کوچک صدق می کند. اما این شرکتهای کوچک نیستند که مقدرات اقتصادی را در دست دارند.

در واقع، توجه را به مفهوم مالکیت معطوف داشتن موجب طرح یک پرسش غلط است، پرسش موج اول یا دوم. همه تحلیلهای انجام شده در چشم انداز چپ بروسواس مارکسیستی مالکیت مبتنی است. این یک قرن پیش بی اساس نبود، اما امروز توجه آن مرتباً دشوارتر می شود. در جامعه موج اول تنها مالکیتی که به حساب می آمد، مالکیت زمین

بود. در جامعه موج دوم، مالکیت اصلی، مالکیت زمین نبود، بلکه مالکیت «وسایل تولید» - ماشین آلات خط زنجیر مونتاژ جنرال موتور، کارخانه‌ها و غیره بود. علاوه بر این، مالکیت در جامعه‌های صنعتی سرمایه داری شکل سهامداری پیدا کرده است: تکه‌ای کاغذ در دست بود. این تکه کاغذ انتزاعی از واقعیت بود. نماد قسمتی از ساختمان، از ماشین آلات بود. اما، دست کم، یک پایه مادی داشت.

در کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی، مالکیت، اساساً مالکیت دولت بود و صفت شهروندی تان در تئوری نماد سهم مالکیتی بود که بدین عنوان نصیب شما می‌شد. بعنوان شهروند، شما مالک یک صد میلیونیم اقتصاد بودید، چیزی که ظاهراً مهم بود. اما، در اینجا هم، اموالی که حقیقتاً به حساب می‌آمدند، مادی بودند: ماشین آلات و تجهیزات و ساختمانها.

جامعه موج سوم همیشه به زمین و به کالاهای تجهیزاتی نیاز دارد اما کالای اصلی برای آن اطلاعات است و همان طور که قبلاً گفته‌ام، این پدیده‌ای انقلابی است زیرا اطلاعات غیرمادی و غیرلموس و بالقوه پایان‌ناپذیر است.

اگر امروز من مالک سهمی از شرکت آی. بی. ام باشم (که البته نیستم)، چه چیزی فی الواقع برایم جالب است؟ چه چیزی را مالک هستم؟ آنچه برایم جالب است بناها و کارخانه‌هایی نیستند که آی. بی. ام. در چهارگوشه عالم ساخته است، بلکه اطلاعات سازمان‌یافته ایست که این شرکت کنترل می‌کند.

آنچه من اکنون مالکم، انتزاع مضاعفی از واقعیت است. یک برگ سهام از آی. بی. ام.، یک تکه کاغذ، یعنی یک نماد است. علاوه بر این، نمادی که معرف تجهیزات و بناها و زمینها باشد نیست: این نماد

نمادهای دیگر است که جایز در مغز انسانهاست.

بالاخره، همان طور که پیش‌تر تأکید کرده‌ام، «اطلاعات مالکی»^{۱۰} از «مالکیت واقعی» متمایز است، در این معنا که پایان‌پذیر نیست. ما می‌توانیم، شما و من، همزمان آن را بکار ببریم. و، در واقع، هرچه اشخاص بیشتر آن را بکار ببرند، اطلاعات شانس اضافه شدن و تکثیر یافتن دارد.

بنابراین، مالکیت دیگر فقط آن چیزی که مارکس و نخستین سوسیالیستها آن را پایه دگرترین خود قرار دادند نیست.

تناقض مقدری که پیش‌تر از آن حرف زده‌ام در همینجاست، مالکیت خصوصی و ویژگی سرمایه داری بوده است. و ناگهان می‌بینیم که این مالکیت اصلی از نمادی به مافوق نمادی، از پایان‌پذیر به پایان‌ناپذیر گذر می‌کند، چیزی که بر نفی مفهوم مالکیت دلالت می‌کند، زیرا مالکیت با کمیابی و مادیتش تعریف می‌شود.

پرسش: مسلماً خودتان مسبوق هستید که شماری از مارکسیستها و سوسیالیستها از توجه منحصر به روابط مالکیت منحصر شده و به روابط اجتماعی دیگر اعتنا دارند.

پاسخ: ممکن است. اما با وجود این هنوز بسیاری از آنها از وسواس و مفهوم مالکیت شفا نیافته‌اند به رغم این واقعیت که تحولات اخیر و اوج گیری موج سوم همه نظریه‌های کهنه اقتصادی، چه سرمایه داری چه سوسیالیستی را به شوربای بی‌گوش و روغن ایدئولوژیکی مبدل ساخته‌اند. سرمایه داری و سوسیالیسم هر دو زمانشان به سر آمده است.